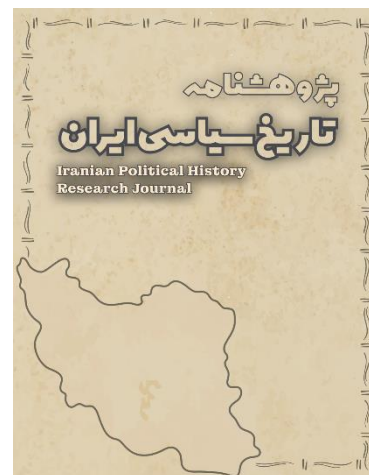


Cultural Policies of Shah Abbas I: A Historical-Political Analysis of Safavid Iran

1. Mahtab Akbari^{ID}: Department of Political Science, University of Mazandaran, Babolsar, Iran

2. Ali Sharifinezhad^{ID*}: Department of Political Science, University of Mazandaran, Babolsar, Iran

3. Mojtaba Naderi Kachlam^{ID}: Department of Political Science, University of Guilan, Rasht, Iran



*Corresponding Author's Email Address: Sharifinezhaddrali@gmail.com

Abstract:

This article explores the cultural policies of Shah Abbas I by analyzing their ideological, social, and symbolic dimensions within the historical context of the Safavid era. Using a descriptive-analytical method and based on both primary sources and reputable secondary studies, the research investigates how cultural policies served as a strategic tool for state-building and the reconstruction of Iranian national-religious identity. The findings indicate that Shah Abbas I, through promoting Shi'i religious institutions and clerics, reconstructing the city of Isfahan, organizing religious rituals, and advancing Shi'i arts such as tilework, architecture, and calligraphy, created a new cultural-religious order that institutionalized the legitimacy of the Safavid absolute monarchy. Furthermore, the promotion of the Persian language and Shi'i literature contributed to the formation of a cohesive cultural identity that replaced former tribal and sectarian structures. The article also reveals that these policies, while enhancing political cohesion and centralization, led to the suppression of rival cultural currents such as Sufis and Sunnis, fostering cultural homogeneity at the expense of religious and ethnic diversity. A discourse analysis of Safavid cultural politics—through architecture, official texts, and rituals—demonstrates the deep interconnection between Shi'i ideology, public culture, and political power. The study concludes by suggesting that a comparative analysis with the Qajar and Pahlavi periods could provide deeper insights into the evolution of cultural policymaking in Iranian history.

Keywords: Safavids, Shah Abbas I, cultural policy, Twelver Shi'ism, political legitimacy, Iranian identity, Isfahan, Islamic architecture, state-building

How to Cite: Akbari, M., Sharifi Nezhad, A., & Naderi Kachlam, M. (2024). Cultural Policies of Shah Abbas I: A Historical-Political Analysis of Safavid Iran. *Iranian Political History Research Journal*, 2(4), 58-72.

Received: 26 October 2024

Revised: 29 November 2024

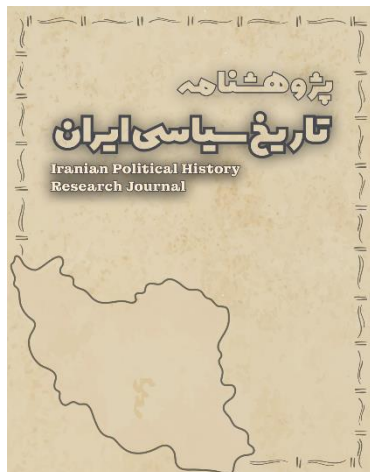
Accepted: 15 December 2024

Published: 21 December 2024



Copyright: © 2024 by the authors. Published under the terms and conditions of Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

بررسی سیاست‌های فرهنگی شاه عباس اول



۱. مهتاب اکبری^{ID}: گروه علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران

۲. علی شریفی‌نژاد^{ID}: گروه علوم سیاسی، دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران، (نویسنده مسئول)

۳. مجتبی نادری کچلام^{ID}: گروه علوم سیاسی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران

*پست الکترونیک نویسنده مسئول: Sharifinezhaddrali@gmail.com

چکیده

مقاله حاضر با هدف بررسی سیاست‌های فرهنگی شاه عباس اول، به تحلیل ابعاد ایدئولوژیک، اجتماعی و نمادین این سیاست‌ها در بستر تاریخی دوران صفوی می‌پردازد. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و بر اساس منابع دست‌اول و مطالعات معتبر ثانویه، تلاش می‌کند نقش سیاست فرهنگی را در فرآیند دولت‌سازی صفویان و بازسازی هویت دینی-ملی ایرانیان مورد واکاوی قرار دهد. یافته‌ها نشان می‌دهد که شاه عباس اول با بهره‌گیری از ابزارهایی چون حمایت از نهادهای دینی و علمای شیعه، بازسازی شهری اصفهان، ترویج آیین‌های مذهبی، و توسعه هنرهای شیعی نظیر کاشی‌کاری، معماری و خوشنویسی، یک نظم فرهنگی-مذهبی جدید خلق کرد که مشروعیت سلطنت مطلقه صفوی را در سطح جامعه نهادینه ساخت. همچنین، حمایت از زبان فارسی و ادبیات شیعی موجب شکل‌گیری هویت فرهنگی منسجمی شد که جایگزین ساختارهای قبیله‌ای و طایفه‌ای پیشین گردید. مقاله نشان می‌دهد که این سیاست‌ها علاوه بر افزایش انسجام سیاسی و تمرکز قدرت، به سرکوب جریان‌های فرهنگی رقیب مانند صوفیان و اهل سنت نیز انجامید و نوعی یکدستی فرهنگی به بهای حذف تنوع مذهبی و قومی شکل گرفت. تحلیل گفتمان سیاست فرهنگی شاه عباس بر پایه نشانه‌شناسی معماری، متون رسمی و آیین‌های مذهبی، حاکی از پیوند عمیق میان ایدئولوژی شیعی، فرهنگ عمومی و ساختار قدرت سیاسی در دوره صفوی است. در نهایت، مقاله پیشنهاد می‌کند مقایسه تطبیقی این سیاست‌ها با دوره‌های تاریخی دیگر مانند قاجار و پهلوی، می‌تواند به درک بهتری از تحولات سیاست فرهنگی در تاریخ ایران بینجامد.

کلیدواژگان: صفویان، شاه عباس اول، سیاست فرهنگی، تشیع دوازده‌امامی، مشروعیت سیاسی، هویت ایرانی، اصفهان، معماری اسلامی، دولت‌سازی

نحوه استناددهی: اکبری، مهتاب، شریفی‌نژاد، علی، و نادری کچلام، مجتبی. (۱۴۰۳). بررسی سیاست‌های فرهنگی شاه عباس اول. پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران، ۲(۴)، ۵۸-۷۲.

تاریخ دریافت: ۵ آبان ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۸ آذر ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۲۴ آذر ۱۴۰۳

تاریخ انتشار: ۰۱ دی ۱۴۰۳



در تاریخ فرهنگی-سیاسی ایران، دوران صفوی به‌ویژه سلطنت شاه عباس اول، یکی از شاخص‌ترین مقاطع در پیوند دین، دولت و فرهنگ است؛ مقطعی که در آن مشروعیت سیاسی با ابزارهای فرهنگی و دینی بازتولید شد و به تعبیری، فرهنگ به خادمی سیاست در نظامی شیعی بدل گشت. شاه عباس اول، نه تنها به عنوان پادشاهی مقتدر شناخته می‌شود که مرزهای جغرافیایی ایران را تثبیت و توسعه داد، بلکه به‌عنوان معمار هویت فرهنگی و دینی نوینی نیز مطرح است که در پی آن بود تا وحدت مذهبی، انسجام اجتماعی و نظم سیاسی را از طریق راهبردهای فرهنگی نهادینه سازد. در این چارچوب، سیاست‌های فرهنگی وی نه اموری جانبی، بلکه ستون‌های اصلی دولت‌سازی صفوی محسوب می‌شوند. از ساخت مدارس علمیه و حمایت از روحانیت شیعه گرفته تا پروژه‌های گسترده معماری و بازسازی پایتخت فرهنگی اصفهان، همه نشانه‌هایی از فهم عمیق شاه عباس از قدرت فرهنگ در مهندسی اجتماعی و تحکیم اقتدار سیاسی هستند (Newman, 2006). به همین دلیل، واکاوی دقیق این سیاست‌ها، نه فقط برای فهم یک دوره تاریخی، بلکه برای تحلیل کلی‌تر رابطه میان ایدئولوژی و سیاست فرهنگی در تاریخ ایران ضروری است.

ضرورت این پژوهش در وهله نخست از اهمیت مفهوم "فرهنگ به‌مثابه ابزار قدرت" نشأت می‌گیرد؛ مفهومی که در دوره شاه عباس اول، به‌صورت آگاهانه و نظام‌مند به کار گرفته شد. او با آگاهی از شکنندگی قدرت سیاسی در ساختار چندقومی و چندمذهبی ایران آن زمان، به بازتعریف هویت ایرانی در قالب تشیع دوازده‌امامی پرداخت و این بازتعریف را نه صرفاً در سطح نخبگان دینی، بلکه از طریق معماری، آیین‌ها، هنر، زبان و آموزش به عمق جامعه تزریق کرد (Babayan, 2002). مسئله اصلی این مقاله آن است که این سیاست‌های فرهنگی چگونه طراحی و پیاده‌سازی شدند، چه اهدافی را دنبال می‌کردند، و در نهایت چه پیامدهایی برای ساختار سیاسی و اجتماعی ایران آن دوره به‌همراه داشتند. در واقع، پرسش اساسی مقاله این است که «پروژه فرهنگی شاه عباس اول» تا چه میزان یک سیاست آگاهانه برای مشروعیت‌سازی و دولت‌سازی بوده و تا چه حد می‌توان آن را در چارچوب سیاست‌گذاری فرهنگی مدرن تحلیل کرد. این پرسش، به‌ویژه در زمینه پیوند میان دین و دولت، هویت و قدرت، و فرهنگ و سیاست، از اهمیتی دوچندان برخوردار است.

بررسی ادبیات پژوهش نشان می‌دهد که اگرچه منابع فراوانی درباره شاه عباس اول نگاشته شده‌اند، اما تمرکز اغلب آثار بر جنبه‌های سیاسی-نظامی، اصلاحات اداری، یا توسعه اقتصادی حکومت اوست و تحلیل سیاست‌های فرهنگی او کمتر به‌صورت نظام‌مند صورت گرفته است. برای نمونه، کتاب «صفویان» نوشته راجر سیوری (Savory, 1980) تحلیلی جامع از ساختار سیاسی و اقتصادی این حکومت ارائه می‌دهد، اما نسبت به عناصر فرهنگی نگاه گذرا دارد. در مقابل، اثر آلیس بابایان با عنوان *Mystics, Monarchs and Messiahs* (Babayan, 2002) گرچه به تحلیل وجوه مذهبی و ایدئولوژیک حکومت صفوی می‌پردازد، اما تمرکز آن بیشتر بر مفاهیم صوفیانه و مناسبات مذهبی است تا سیاست‌گذاری فرهنگی در معنای گسترده آن. همچنین، پژوهش‌های جان ریچارد (1993) و دیوید مورگان (2007) بیشتر بر ساختار نظامی و دیوانی صفویان تمرکز دارند و بخش فرهنگی را در حاشیه قرار می‌دهند. از طرف دیگر، پژوهش‌های معاصرتر در حوزه تاریخ فرهنگی ایران، مانند آثار ماتیو ملویل و شاه‌رخ رستمی، تلاش کرده‌اند سیاست‌های فرهنگی شاه عباس را در قالب پروژه ملت‌سازی تحلیل کنند، اما همچنان جای بررسی عمیق‌تری که بر گفتمان فرهنگی و راهبردهای نمادین حکومت شاه عباس تمرکز داشته باشد، خالی است.

خلاً مهم دیگر، فقدان مطالعات میان‌رشته‌ای است که مفاهیم نظری معاصر در حوزه سیاست فرهنگی، مشروعیت، و هویت‌سازی را وارد تحلیل تاریخی شاه عباس کند. در حالی که نظریه‌هایی همچون «قدرت نمادین» بوردیو (Bourdieu, ۱۹۹۱)، «هژمونی فرهنگی» گرامشی (Gramsci, ۱۹۷۱) و تحلیل‌های فکوی از دانش/قدرت (Foucault, ۱۹۷۷) می‌توانند چارچوب‌های غنی برای تفسیر اقدامات فرهنگی دوران صفوی فراهم سازند، اغلب پژوهش‌ها از چنین ابزارهایی بهره نبرفته‌اند. بنابراین، این مقاله با بهره‌گیری از چارچوب‌های نظری یادشده و با اتکا به منابع تاریخی معتبر، می‌کوشد تحلیل تازه‌ای از راهبردهای فرهنگی شاه عباس اول ارائه دهد که همزمان ابعاد مذهبی، هنری، زبانی و نمادین سیاست‌های او را در پیوند با اهداف سیاسی و ایدئولوژیک تحلیل کند.

بر اساس آنچه گفته شد، پرسش‌های اصلی این پژوهش عبارتند از: سیاست‌های فرهنگی شاه عباس اول چگونه در خدمت تثبیت قدرت سیاسی صفویان قرار گرفتند؟ این سیاست‌ها از چه ابزارهایی بهره می‌بردند و در چه حوزه‌هایی تجلی یافتند؟ پیامدهای اجتماعی و هویتی اجرای این سیاست‌ها در دوران حکومت شاه عباس اول چه بوده است؟ همچنین این پژوهش می‌کوشد به پرسش فرعی مهمی نیز پاسخ دهد: آیا می‌توان سیاست فرهنگی شاه عباس را به مثابه یک پروژه آگاهانه ملت‌سازی و مشروعیت‌سازی در قالب یک دولت دینی فهم کرد؟ این پرسش‌ها زمینه‌ساز واکاوی جامعی از مناسبات قدرت، فرهنگ و ایدئولوژی در یکی از مهم‌ترین دوره‌های تاریخ ایران خواهد بود؛ دوره‌ای که میراث آن تا سده‌های بعد نیز در ساختار فرهنگی-سیاسی کشور باقی ماند و بستر بسیاری از تحولات بعدی در دوران قاجار و پهلوی را نیز فراهم ساخت.

روش‌شناسی پژوهش

در این پژوهش، از روش تاریخی-تحلیلی بهره گرفته شده است؛ روشی که با هدف بررسی رخدادها و فرایندهای گذشته، به تحلیل معنادار تحولات تاریخی در بستر اجتماعی، سیاسی و فرهنگی آن‌ها می‌پردازد. تمرکز اصلی این پژوهش، بر تحلیل سیاست‌های فرهنگی شاه عباس اول، پادشاه مقتدر سلسله صفوی، در چارچوبی سیاسی و ایدئولوژیک است. با توجه به ماهیت موضوع که با مفاهیم قدرت، ایدئولوژی، دین و فرهنگ درهم تنیده است، این پژوهش تلاش می‌کند از رویکرد تفسیری-گفتمانی نیز در تحلیل داده‌ها بهره گیرد تا صرفاً به بازگویی وقایع اکتفا نکند، بلکه معنا، هدف و پیامدهای نهفته در اقدامات فرهنگی دوران شاه عباس را نیز واکاوی نماید. از این منظر، این تحقیق در تقاطع تاریخ‌نگاری فرهنگی و تحلیل گفتمان تاریخی جای می‌گیرد و می‌کوشد با تکیه بر منابع دست‌اول و آثار معتبر ثانویه، تصویری چندلایه از سیاست‌ورزی فرهنگی در این دوره ارائه دهد.

گردآوری داده‌های تاریخی در این پژوهش بر مبنای تحلیل منابع کتابخانه‌ای و آرشیوی صورت گرفته است. منابع دست‌اول شامل سفرنامه‌های اروپاییان، نامه‌ها، وقف‌نامه‌ها، گزارش‌های تاریخی معاصر شاه عباس و متون دینی رسمی دوره صفوی است که اطلاعات ارزشمندی درباره ذهنیت سیاسی-فرهنگی دولت صفوی و نحوه بازنمایی قدرت در عرصه عمومی به دست می‌دهند. از جمله منابع کلیدی می‌توان به آثار مورخانی چون اسکندر بیگ ترکمان، فیگوئروا، پیتر و دلاواله، و سر آنتونی شرلی اشاره کرد که مشاهدات خود را از سیاست‌های فرهنگی و مذهبی دربار صفوی ثبت کرده‌اند. همچنین از آثار علمای دینی و متفکران آن دوره برای درک ایدئولوژی حاکم و ساختار فکری علمای صفوی بهره گرفته شده است. افزون بر این، منابع ثانویه شامل کتاب‌ها، مقالات علمی، و پایان‌نامه‌هایی است که در سال‌های اخیر به بررسی ساختار فرهنگی دوره صفوی و به‌ویژه شاه عباس اول پرداخته‌اند. در انتخاب این منابع، تلاش شده است تا اعتبار علمی، تنوع رویکردهای تحلیلی و پوشش زمانی آن‌ها در نظر گرفته شود تا تحلیلی جامع و چندجانبه حاصل گردد.

تحلیل داده‌های تاریخی در این پژوهش به شیوه کیفی و تفسیری انجام شده است. با عبور از سطح توصیفی رویدادها، هدف تحلیل آن بوده است که نحوه سازماندهی قدرت فرهنگی در گفتمان صفوی، بازنمایی هویت شیعی ایرانی، و راهبردهای هم‌گرایی ملی در دوران شاه عباس اول را مورد واکاوی قرار دهد. برای دستیابی به این هدف، از اصول تحلیل گفتمان تاریخی استفاده شده است تا بتوان پیوند میان زبان، ایدئولوژی و قدرت را در ساختار فرهنگی آن عصر فهم کرد. بدین‌منظور، متون تاریخی و روایت‌های مستند از سیاست‌های فرهنگی، با توجه به بافت اجتماعی و سیاسی زمانه خوانده و تحلیل شده‌اند. تلاش شده است در تحلیل این متون، زمینه‌های اقتصادی، تهدیدات خارجی، تنش‌های مذهبی و منافع ساختار قدرت مرکزی نیز مد نظر قرار گیرد تا سیاست‌های فرهنگی نه به عنوان پدیده‌ای صرفاً فرهنگی، بلکه به عنوان ابزار سیاسی-ایدئولوژیک مورد فهم قرار گیرند.

زمینه‌های تاریخی و ایدئولوژیک دوران صفوی

ظهور صفویان در قرن دهم هجری قمری، نقطه عطفی در تاریخ ایران پس از اسلام به شمار می‌رود؛ چرا که برای نخستین‌بار پس از چند قرن حکومت‌های محلی و ملوک‌الطوایفی، دولتی متمرکز با هویت دینی مشخص در قلمرو ایران‌زمین شکل گرفت. سلسله صفوی با تکیه بر مشروعیتی مذهبی، و نه صرفاً نظامی یا سلطنتی، توانست خود را به عنوان نیرویی جدید و مقتدر در برابر خلافت سنی عثمانی و همسایگان دیگر مطرح سازد. بنیاد این مشروعیت، باور به نسب معنوی شاهان صفوی از امامان شیعه و مقام «سید» یا «مرشد کامل» آنان بود؛ باوری که از دوران شیخ صفی‌الدین اردبیلی شکل گرفته و تا دوره اسماعیل اول و جانشینان او پرورش یافت (Newman, ۲۰۰۶). اسماعیل اول، بنیان‌گذار سلسله صفوی، در سال ۹۰۷ هجری قمری (۱۵۰۱ میلادی) با فتح تبریز، نه تنها خود را شاه ایران خواند بلکه مذهب شیعه دوازده‌امامی را به عنوان مذهب رسمی اعلام کرد. این تصمیم، در فضای غالباً سنی‌مذهب منطقه، یک انتخاب انقلابی و چالش‌برانگیز بود که به تدریج ساختارهای مذهبی، فرهنگی و اجتماعی ایران را دگرگون ساخت (Savory, ۱۹۸۰).

بر خلاف بسیاری از حکومت‌های پیشین ایران که مشروعیت خود را یا از طریق پیوند با خلافت سنی، یا از طریق قدرت نظامی و حمایت نخبگان محلی تأمین می‌کردند، صفویان مسیر دیگری را برگزیدند؛ آنان از شیعه دوازده‌امامی نه فقط به عنوان یک مذهب، بلکه به مثابه یک ایدئولوژی سیاسی و فرهنگی بهره گرفتند. با این انتخاب، صفویان موفق شدند نه تنها در برابر سلطه مذهبی و سیاسی خلافت عثمانی بایستند، بلکه بستری برای بازتعریف هویت ایرانی در تقابل با هویت‌های سنی عربی و ترکی فراهم سازند. در این ساختار جدید، روحانیت شیعه به جای طبقه‌ای صرفاً فقهی یا مذهبی، به بازوی مشروعیت‌بخش حکومت بدل شد و نقش مرکزی در اداره نظام حقوقی، آموزشی و فرهنگی ایفا کرد (Arjomand, ۱۹۸۴). همین موضوع موجب شد که ارتباط قدرت سیاسی و نهاد دین در دوره صفویه، به‌ویژه از زمان شاه عباس اول به بعد، وارد مرحله‌ای نهادی و ساختاری شود؛ مرحله‌ای که در آن دین ابزار تولید مشروعیت و فرهنگ وسیله نهاده‌سازی آن شد.

در آغاز سلطنت شاه عباس اول، صفویان با چالش‌های سیاسی و مذهبی متعددی روبرو بودند. از یک‌سو، دولت عثمانی در غرب و ازبکان در شرق، هم از لحاظ نظامی و هم از منظر مذهبی، تهدیدی جدی برای موجودیت صفویان محسوب می‌شدند. عثمانی‌ها، به عنوان مدعی خلافت اسلامی سنی، با پشتیبانی نهادهای مذهبی سنی، شیعه‌گری صفویان را نوعی انحراف دینی تلقی کرده و مشروعیت آن را زیر سؤال می‌بردند. از سوی دیگر، درون مرزهای ایران نیز چالش‌هایی وجود داشت: قبایل قزلباش که ستون فقرات نظامی صفویه را تشکیل می‌دادند، به دلیل گرایش‌های شدید صوفیانه و ساختار طایفه‌ای خود، گاه در

برابر تمرکزگرایی شاهان صفوی مقاومت می‌کردند. همچنین اقلیت‌های مذهبی نظیر اهل سنت، ارمنیان، یهودیان، و زرتشتیان، در شهرهای مختلف حضور داشتند که ایجاد انسجام دینی و فرهنگی را دشوار می‌ساخت (Matthee, ۲۰۰۵). در این میان، شاه عباس اول که در سال ۹۹۶ هجری قمری (۱۵۸۸ میلادی) به قدرت رسید، با درک عمیق از این تهدیدات، بر آن شد تا از طریق ابزارهای فرهنگی، مذهبی و نمادین، ساختار سیاسی را مستحکم و پایدار سازد.

شاه عباس اول با هوشمندی ویژه‌ای دریافت که تداوم اقتدار صفوی، مستلزم عبور از ساختار طایفه‌محور قزلباشی و گذار به یک دولت متمرکز ملی است؛ دولتی که تنها از طریق زور نظامی اداره نمی‌شود، بلکه باید با استفاده از فرهنگ، مذهب و نمادسازی، مشروعیت خود را در ذهن و زندگی مردم نهادینه کند. در چنین شرایطی، سیاست فرهنگی شاه عباس تنها یک برنامه جانبی نبود، بلکه بخشی از یک پروژه جامع دولت‌سازی و ملت‌سازی به‌شمار می‌رفت. او از طریق نهادهایی چون مدارس دینی، مساجد، کاروانسراها، پروژه‌های معماری شهری و حمایت از علما، هنرمندان و کاتبان، تلاشی سازمان‌یافته را آغاز کرد تا چهره‌ای نوین از ایران شیعی بسازد (Babayan, ۲۰۰۲). هدف او نه فقط سرکوب نیروهای مخالف، بلکه تولید یک گفتمان فرهنگی همبسته بود که در آن تشیع دوازده‌امامی، زبان فارسی، معماری ایرانی-اسلامی و اقتدار سلطنت مطلقه در هم تنیده باشند.

بازتعریف مشروعیت سیاسی در عصر شاه عباس، از طریق بازسازی هم‌زمان فضاها، فرهنگی و معنایی صورت گرفت. ساخت شهر اصفهان به عنوان پایتخت جدید، با محوریت میدان نقش جهان و مجموعه‌های مذهبی-مدنی اطراف آن، تنها یک پروژه عمرانی نبود، بلکه پروژه‌ای گفتمانی برای بازنمایی نظم نوین صفوی بود. در این معماری جدید، مسجد شاه، مسجد شیخ لطف‌الله، و عمارت عالی‌قاپو نه تنها از نظر هنری برجسته‌اند، بلکه به عنوان نمادهایی از پیوند قدرت، مذهب و زیبایی‌شناسی شیعی عمل می‌کنند (Blair & Bloom, ۱۹۹۵). این فضاها حامل پیام‌هایی درباره مشروعیت مذهبی، عظمت سلطنت و جایگاه مردم در نظم کیهانی جدید بودند. در کنار این، توجه به مراسم مذهبی نظیر عاشورا، تکیه بر مفاهیم مهدویت و ولایت، و حمایت از تولید متون شیعی، همگی در خدمت بازتولید مشروعیت مذهبی-سیاسی شاه عباس بودند.

در تحلیل گفتمان قدرت در این دوره، می‌توان گفت که شاه عباس، به‌گونه‌ای آگاهانه، به بازتعریف مرزهای دینی و فرهنگی جامعه پرداخت. او نه تنها دشمنان مذهبی (سنیان و صوفیان رقیب) را حذف یا منزوی ساخت، بلکه با تولید یک روایت فرهنگی رسمی، الگوی خاصی از «ایرانی شیعه» را بر ساخت که در آن اطاعت از سلطان، وفاداری به علما، و مشارکت در مناسک مذهبی، اساس تعلق به امت محسوب می‌شد (Floor, ۲۰۰۱). این روایت، از طریق نظام آموزشی جدید، آثار مکتوب، فضای شهری و هنرهای تصویری ترویج می‌شد و در نتیجه، فرهنگ نه فقط بازتاب قدرت، بلکه ابزار تولید آن گشت.

در مجموع، زمینه‌های تاریخی و ایدئولوژیک دوران صفوی، به‌ویژه در آغاز سلطنت شاه عباس، نشان می‌دهد که سیاست فرهنگی در این دوره نه تنها به هدف تثبیت نظم سیاسی، بلکه به منظور بازسازی ذهنیت جمعی، تقویت هویت دینی-ملی، و نهادینه‌سازی مشروعیت دینی مورد استفاده قرار گرفت. این تجربه تاریخی، الگویی نادر از پیوند عمیق میان فرهنگ و قدرت سیاسی در تاریخ ایران ارائه می‌دهد که فهم آن برای تحلیل تحولات بعدی، به‌ویژه در دوران قاجار و پهلوی نیز ضروری است.

اهداف راهبردی شاه عباس اول در عرصه فرهنگ

یکی از مهم‌ترین وجوه تمایز دوره شاه عباس اول در تاریخ ایران، نگاه راهبردی او به عرصه فرهنگ بود؛ نگاهی که فراتر از فعالیت‌های پراکنده با اقدامات نمادین، مبتنی بر یک پروژه سیاسی-فرهنگی منسجم بود که هدف آن، بازسازی هویت اجتماعی، انسجام دینی و تحکیم اقتدار دولت مرکزی بود. شاه عباس با درک شرایط متغیر داخلی و تهدیدات خارجی، به این نتیجه رسید که ثبات سیاسی و دوام حکومت صفوی، نه فقط با اتکای صرف به نیروی نظامی، بلکه با خلق یک هویت فرهنگی واحد و فراگیر ممکن خواهد شد. در این میان، تقویت هویت شیعی ایرانی به عنوان نخستین هدف راهبردی فرهنگی، نقطه کانونی سیاست‌های وی محسوب می‌شود. او که وارث حکومتی بود که تشیع دوازده‌امامی را به عنوان مذهب رسمی اعلام کرده بود، کوشید این تشیع را از سطح رسمی به سطح اجتماعی گسترش دهد و در عمق زندگی روزمره مردم نهادینه کند (Newman, ۲۰۰۶). در این راستا، حمایت از علما، توسعه مدارس مذهبی، گسترش شعائر شیعی نظیر عزاداری برای امام حسین، و تأکید بر ولایت فقیه و مفهوم غیبت امام دوازدهم، از مهم‌ترین ابزارهای فرهنگی شاه عباس در جهت خلق این هویت شیعی بود (Arjomand, ۱۹۸۴).

هدف شاه عباس از تقویت هویت شیعی، صرفاً مذهبی نبود، بلکه پاسخی بود به نیاز سیاسی برای تعریف مرزهای هویتی میان ایران صفوی با دو رقیب بزرگش، امپراتوری عثمانی در غرب و دولت ازبک در شرق. هر دو قدرت، نمایندگان جهان اهل سنت بودند و در صدد تضعیف مشروعیت دینی صفویان. شاه عباس با استفاده از نمادها، آیین‌ها، و مفاهیم خاص شیعی مانند شهید، غیبت، انتظار و ولایت، سعی کرد فضایی از تمایز و افتخار مذهبی را در میان مردم شکل دهد و از این طریق، وفاداری به دولت مرکزی را با ایمان دینی در هم بیامیزد (Babayan, ۲۰۰۲). این تلاقی میان دین و سیاست، به‌ویژه در معماری مذهبی نظیر ساخت مسجد شیخ لطف‌الله، مدرسه چهارباغ، و حمایت از شعائر محرم، نمودی عینی یافت که در آن نه تنها زیبایی‌شناسی فرهنگی، بلکه ایدئولوژی مذهبی دولت صفوی در قالب هنر تجسم می‌یافت (Blair & Bloom, ۱۹۹۵).

در کنار تقویت هویت شیعی، تمرکززدایی از نهادهای قبیله‌ای که از دوران تأسیس صفویان قدرت زیادی داشتند، از دیگر اهداف راهبردی شاه عباس در عرصه فرهنگ بود. پیش از سلطنت وی، قبایل قزلباش نه تنها ستون فقرات نظامی صفویان بودند، بلکه در بسیاری از شئون حکومتی، فرهنگی و مذهبی نیز نفوذ داشتند. این ساختار قبیله‌محور، مانعی جدی در برابر تمرکز قدرت سیاسی و نوسازی اداری به‌شمار می‌رفت. شاه عباس با اتخاذ سیاست‌هایی چون جابه‌جایی قبایل، واگذاری مناصب دیوانی به غلامان گرجی، ارمنی و چرکسی، و کاهش نفوذ شیوخ قزلباش، زمینه تضعیف ساختار قبیله‌ای را فراهم کرد (Floor, ۲۰۰۱). اما این تمرکززدایی تنها با اقدامات سیاسی ممکن نبود؛ بلکه نیازمند یک سیاست فرهنگی مکمل بود که در آن، هویت طایفه‌ای به تدریج جای خود را به هویت دینی-ملی بدهد. در این فرآیند، مذهب شیعی، زبان فارسی، آیین‌های مذهبی مشترک و مفاهیم جمعی مانند "ملت امام حسین" نقش محوری ایفا کردند. این مؤلفه‌ها، به‌گونه‌ای برنامه‌ریزی شده در متون آموزشی، معماری شهری، مناسک دینی، و حتی هنرهای تجسمی گنجانده شدند تا فرد ایرانی دوران شاه عباس، بیش از آنکه خود را عضو یک قبیله بداند، بخشی از امت شیعی صفوی تلقی شود (Matthee, ۲۰۰۵).

در این بستر، ایجاد مشروعیت فرهنگی برای حکومت مرکزی به عنوان سومین هدف راهبردی فرهنگی شاه عباس مطرح می‌شود. در حالی که مشروعیت نظامی و سیاسی دولت صفوی درگیر چالش‌های گوناگون داخلی و خارجی بود، نیاز مبرمی به تثبیت آن در سطح فرهنگی و معنوی احساس می‌شد. شاه عباس دریافت که بهترین راه برای تحقق این هدف، هم‌پیوندی قدرت سلطنت با مفاهیم دینی و نمادهای فرهنگی است. او با تکیه بر مفاهیمی همچون "ظل‌اللهی" (سایه خدا بودن پادشاه)، مشروعیتی آسمانی برای سلطنت خود ترسیم کرد و آن را با زبان هنر و دین در هم آمیخت. استفاده از اشعار فارسی در وصف پادشاهی، بازنمایی

سیمای شاه در نقاشی‌ها با نور و فره ایزدی، و حضور فعال شاه در مناسک مذهبی، همگی به نهادینه‌سازی این مشروعیت فرهنگی کمک می‌کردند (Savory, ۱۹۸۰). در این میان، پروژه بازسازی شهر اصفهان به عنوان پایتخت جدید فرهنگی نیز جایگاه ویژه‌ای داشت؛ شهری که به تعبیر جهانگردان اروپایی، «نصف جهان» خوانده می‌شد و تجسم کالبدی آرمان‌شهر صفوی بود (Rudi Matthee, ۲۰۱۲). میدان نقش جهان، با حضور همزمان کاخ سلطنتی، مسجد جامع، مسجد شیخ لطف‌الله و بازار، الگویی از وحدت قدرت سیاسی، مذهبی و اقتصادی ارائه می‌داد که در آن شاه به‌عنوان محور نظم کیهانی و زمینی تجلی می‌یافت. در واقع، سیاست‌های فرهنگی شاه عباس اول، پاسخی هوشمندانه به نیازهای پیچیده دولت صفوی برای بقا و توسعه بود؛ سیاستی که در آن از مذهب، زبان، هنر و معماری نه‌فقط برای تزئین قدرت، بلکه برای تولید و بازتولید آن بهره گرفته شد. شاه عباس با شناخت دقیق از دینامیک‌های قدرت و فرهنگ، به بازسازی ذهنیت جمعی ایرانیان پرداخت و از این راه، حکومتی به نسبت پایدار، منسجم و دارای مشروعیت درونی ایجاد کرد. این تجربه، یکی از نمونه‌های کلاسیک پیوند موفق میان قدرت فرهنگی و سیاست در تاریخ ایران به‌شمار می‌رود که در تحلیل‌های معاصر نیز می‌تواند الگوی تفسیری مهمی برای فهم رابطه فرهنگ و سیاست باشد.

ابزارها و اقدامات فرهنگی شاه عباس اول

در راستای تحقق اهداف راهبردی خود در عرصه فرهنگ، شاه عباس اول مجموعه‌ای از اقدامات و ابزارهای فرهنگی را با انسجام و هدف‌مندی بالا به‌کار گرفت که دربرگیرنده حمایت از نهادهای دینی، احیای هنرهای اسلامی-ایرانی، ترویج زبان و ادبیات فارسی شیعی، و مهار یا حذف جریان‌های فرهنگی رقیب بود. او با درک عمیق از نقش فرهنگ در سازماندهی اجتماعی، بازسازی نظم سیاسی، و تولید مشروعیت، شبکه‌ای از سیاست‌های فرهنگی را طراحی کرد که نه تنها پایتخت نوین ایران یعنی اصفهان را به قلب فرهنگی صفوی بدل ساخت، بلکه ساختارهای فکری، هنری و زبانی ایران را برای قرن‌ها تحت تأثیر خود قرار داد. این اقدامات فرهنگی، هم ابعاد مادی داشتند؛ مانند ساخت مساجد، مدارس و بازارها، و هم سطوح نمادین و ایدئولوژیک را شامل می‌شدند؛ مانند سازماندهی روحانیت، ترویج شعائر مذهبی و بازنویسی روایت‌های دینی رسمی (Newman, ۲۰۰۶).

شاه عباس اول به اهمیت نهادهای دینی و نقش علما در مشروعیت‌بخشی به سلطنت آگاه بود. برخلاف پادشاهان پیش از خود که رابطه‌ای گاه تنش‌آلود با علما داشتند، او کوشید تا روحانیت شیعه را به عنوان یکی از ستون‌های حکومت مرکزی درآورد. برای این منظور، ساخت مدارس علمیه در شهرهای اصلی به‌ویژه اصفهان، کاشان، مشهد و قزوین را در دستور کار قرار داد و در بسیاری از موارد، خود شاه به‌طور مستقیم در تأمین هزینه‌های این مدارس مشارکت کرد. مدرسه چهارباغ در اصفهان که در اواخر سلطنت وی ساخته شد، نمونه بارز این نگاه است؛ مدرسه‌ای که هم نقش آموزشی داشت و هم پایگاهی برای سازمان‌دهی و تربیت روحانیان شیعی بود (Blair & Bloom, ۱۹۹۵). در این مدارس، علوم دینی چون فقه، اصول، تفسیر و حدیث تدریس می‌شدند و طلاب آن‌ها بعدها به مناصب مذهبی و قضایی گماشته می‌شدند. این شبکه آموزشی، به بازتولید مشروعیت شیعی در ساختار جامعه یاری رساند و نوعی هماهنگی ساختاری میان نهاد دین و دولت ایجاد کرد (Arjomand, ۱۹۸۴). در همین راستا، شاه عباس با دعوت از علمای شیعه از مناطق مختلف، به‌ویژه جبل عامل لبنان، عراق و بحرین، کوشید تا ظرفیت علمی و مشروعیت فقهی حکومت را ارتقا دهد. این روند، ضمن تقویت پایه‌های دینی حکومت صفوی، به تضعیف نقش علمای سنی و تفوق گفتمان فقهی امامیه انجامید.

احیای هنر شیعی و معماری ایرانی-اسلامی از دیگر ابزارهای مهم فرهنگی شاه عباس بود که به‌ویژه در شهر اصفهان به اوج خود رسید. انتقال پایتخت به اصفهان نه صرفاً یک تصمیم سیاسی یا نظامی، بلکه بخشی از یک پروژه فرهنگی و نمادین بود که هدف آن، خلق تصویری جدید از ایران صفوی به‌مثابه امپراتوری شیعی متمدن بود (Matthee, ۲۰۰۵). در این شهر، آثار معماری نظیر مسجد شاه، مسجد شیخ لطف‌الله، مدرسه چهارباغ، و کاخ عالی‌قاپو با شکوهی بی‌نظیر ساخته شدند؛ بناهایی که در آن‌ها اصول زیبایی‌شناسی شیعی، نمادهای مذهبی و اقتدار سلطنتی در هم تنیده شده بودند. کاشی‌کاری‌های فیروزه‌ای با نقش‌هایی از آیات قرآن، طرح‌های اسلیمی و اشارات مستقیم به اهل بیت، در این فضاها جایگاه خاصی یافتند. خوشنویسی نیز به عنوان هنری مقدس مورد توجه ویژه قرار گرفت و بسیاری از کتیبه‌ها و تزئینات مساجد توسط هنرمندان برجسته‌ای چون علیرضا عباسی انجام شد (Blair & Bloom, ۱۹۹۵). این هنرها، نه فقط جنبه زیبایی‌شناختی داشتند، بلکه حامل معانی مذهبی-ایدئولوژیکی بودند که به زبانی غیرمستقیم، گفتمان حاکمیت دینی شاه عباس را در فضاهای عمومی تثبیت می‌کردند.

سیاست‌های فرهنگی شاه عباس همچنین متوجه زبان و ادبیات فارسی بود که به‌مثابه رسانه‌ای قدرتمند در جهت ترویج گفتمان شیعی مورد استفاده قرار گرفت. اگرچه زبان رسمی دیوانی و آموزشی در بسیاری از دوره‌های اسلامی، عربی باقی مانده بود، اما شاه عباس با حمایت از زبان فارسی در حوزه‌های مختلف شعر، نثر، و نگارش مذهبی، کوشید این زبان را به حامل اصلی فرهنگ صفوی تبدیل کند. ادبیات عرفانی و شیعی که از دوران مغولان و تیموریان به میراث مانده بود، در دوره شاه عباس احیا و بازتفسیر شد. شاعران درباری چون محتشم کاشانی که مرثیه‌های عاشورایی می‌سرودند، مورد حمایت قرار گرفتند و شعر او به‌ویژه در میان‌سازی مناسک عزاداری نقش تعیین‌کننده‌ای یافت (Melville, ۲۰۰۶). زبان فارسی در نگارش کتب دینی، تفسیرهای شیعی، متون اخلاقی، و حتی متون حقوقی جایگاهی ویژه یافت و این سیاست زبانی، در کنار حذف تدریجی زبان ترکی در دربار، موجب تقویت نوعی «ملیت فرهنگی» ایرانی-شیعی شد (Savory, ۱۹۸۰). در این چارچوب، استفاده از متون فارسی در آموزش، خطابه، و هنر، به تثبیت و اشاعه مفاهیم شیعی در میان اقشار مختلف جامعه کمک شایانی کرد.

در کنار این اقدامات ایجابی، شاه عباس اول در سرکوب جریان‌های فرهنگی رقیب نیز رویکردی قاطع اتخاذ کرد. صوفیان، که در دوره‌های پیشین یکی از منابع مشروعیت صوفیان بودند، در دوره شاه عباس به‌تدریج از صحنه قدرت حذف شدند. او با محدود کردن فعالیت خانقاه‌ها، مصادره املاک وقفی آنان، و جلوگیری از گسترش تعالیم غیررسمی، عملاً نقش سیاسی و فرهنگی صوفیان را از میان برد (Babayan, ۲۰۰۲). این امر نه تنها در راستای تمرکز قدرت مرکزی بود، بلکه در جهت کنترل تولید معنای دینی و جلوگیری از شکل‌گیری قرائت‌های بدیل از اسلام شیعی نیز صورت گرفت. همچنین اهل سنت در مناطقی نظیر کردستان، سیستان و بلوچستان، با سیاست‌هایی چون اسکان اجباری یا گماردن علمای شیعی بر مناصب دینی، مورد کنترل و تحدید قرار گرفتند. حتی اقلیت‌های مذهبی همچون ارامنه، که به دلایل اقتصادی مورد مدارا قرار می‌گرفتند، از نظر فرهنگی در حاشیه قرار داشتند و اجازه مشارکت در فضای عمومی را به‌گونه‌ای محدود داشتند (Matthee, ۲۰۱۲). در این فضا، تنها گفتمان رسمی شیعی، مشروعیت فعالیت فرهنگی را دارا بود و دیگر جریان‌ها یا سرکوب می‌شدند یا به حاشیه رانده می‌شدند.

در مجموع، ابزارها و اقدامات فرهنگی شاه عباس اول، تجسم کامل یک سیاست فرهنگی هدفمند و چندسویه است که در آن توسعه نهادهای دینی، بازسازی هنر اسلامی-ایرانی، ترویج زبان فارسی شیعی، و حذف رقبای همگی در خدمت بازتولید مشروعیت سیاسی و ساخت نظم فرهنگی مطلوب حکومت قرار داشتند. شاه عباس با تلفیق نمادهای مذهبی، زبان هنری، و نظم دیوانی، موفق شد نه‌تنها دولتی مقتدر، بلکه فرهنگی همگن و گفتمانی سلطه‌گر بر ساخته و آن را در تمام

سطوح جامعه منتشر سازد. این پروژه فرهنگی، میراثی ماندگار در تاریخ ایران برجای نهاد که بسیاری از عناصر آن در دوره‌های بعد نیز به عنوان مدل مشروعیت‌سازی مورد بهره‌برداری قرار گرفت.

نقش پایتخت‌سازی در تحقق سیاست فرهنگی

انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان در دوران شاه عباس اول را نمی‌توان صرفاً تصمیمی اداری یا استراتژیک در پاسخ به ملاحظات جغرافیایی یا نظامی تلقی کرد، بلکه این اقدام، بخشی از یک پروژه فرهنگی-ایدئولوژیک عمیق بود که در خدمت ساخت یک هویت جدید برای دولت صفوی و ملت ایران قرار داشت. شاه عباس که با چالش‌های سیاسی، مذهبی و اجتماعی متعددی مواجه بود، به خوبی دریافت که استقرار یک نظم فرهنگی-مذهبی نوین مستلزم خلق یک فضای شهری جدید است؛ فضایی که در آن، مفاهیم شیعی، اقتدار سلطنتی، نظم اقتصادی و شکوه تمدنی در هم تنیده شده باشند. در این چارچوب، اصفهان نه تنها به عنوان یک مرکز سیاسی، بلکه به مثابه نماد کالبدی نظم نوین صفوی طراحی و اجرا شد؛ شهری که خود را از سنت‌های پیشین پایتخت‌های ایرانی متمایز می‌ساخت و حامل پیام‌های نمادین تازه‌ای درباره هویت، قدرت و دین بود (Newman, ۲۰۰۶).

انتخاب اصفهان به عنوان پایتخت، به دلیل موقعیت جغرافیایی آن در مرکز ایران، دوری از مرزهای ناامن غربی و شرقی، و قابلیت توسعه‌پذیری شهری توجیه‌پذیر بود، اما شاه عباس فراتر از دلایل فنی و استراتژیک، این شهر را به مرکز بازتولید گفتمان فرهنگی صفوی بدل ساخت. او با بهره‌گیری از معماران، مهندسان و هنرمندان برجسته، از جمله شیخ بهایی، طراحی یک ساختار شهری کاملاً جدید را آغاز کرد که در آن میدان نقش جهان، به عنوان قلب نمادین و عملکردی شهر، مرکز تجمع چهار قدرت اصلی حکومت صفوی بود: قدرت سیاسی در کاخ عالی قاپو، قدرت مذهبی در مسجد شیخ لطف‌الله، قدرت اقتصادی در بازار بزرگ و قدرت دینی در مسجد جامع عباسی (Blair & Bloom, ۱۹۹۵). این هم‌نشینی فضاها، ساختاری نمادین از وحدت قدرت و دین را به نمایش می‌گذاشت که در آن شاه به عنوان واسطه‌ای میان امر الهی و امر زمینی، در مرکز نظم کیهانی قرار می‌گرفت. میدان نقش جهان صرفاً یک فضای شهری نبود، بلکه صحنه‌ای برای نمایش وحدت نظم سیاسی-مذهبی صفوی بود که در آن مراسم مذهبی، جشن‌ها، آیین‌های سلطنتی و حتی روابط تجاری، همه در خدمت بازتولید نظم فرهنگی جدید عمل می‌کردند (Matthee, ۲۰۰۵).

معماری جدید شهر اصفهان بازتابی از هویتی بود که صفویان در پی نهادینه‌سازی آن بودند؛ هویتی شیعی، ایرانی و در عین حال جهانی که از شکوه تمدن اسلامی-ایرانی بهره می‌برد، اما در تقابل با سنت‌های سنی خلافت عثمانی قرار داشت. از این منظر، معماری شهری، نقش یک متن فرهنگی را ایفا می‌کرد که در آن نشانه‌ها، خطوط، رنگ‌ها و ساختارها به دقت طراحی شده بودند تا معنایی خاص را بازنمایی کنند. استفاده از کاشی‌کاری‌های فیروزه‌ای با آیات قرآنی، اسامی اهل بیت، و نمادهای خاص تشیع در فضای عمومی، به مثابه حک کردن ایدئولوژی شیعی در کالبد شهر بود (Blair & Bloom, ۱۹۹۵). حتی طراحی خیابان‌ها، آب‌نماها، باغ‌ها و بازارها، متأثر از مفاهیم نظم، بهشت، و عدالت در اندیشه اسلامی بود که شاه عباس می‌کوشید آن را در قالب نظم اجتماعی صفوی محقق سازد. در این میان، مساجد نه تنها محل عبادت، بلکه پایگاه‌های آموزشی، ارتباطی و نمادهای اقتدار دینی دولت بودند و مدرسه چهارباغ نمونه بارزی از پیوند آموزش، مذهب و معماری شهری در خدمت سیاست فرهنگی است (Savory, ۱۹۸۰).

اصفهان در نهایت به نماد عینی «ایران شیعی» بدل شد؛ شهری که در سفرنامه‌های اروپاییان، مکرراً از آن به عنوان یکی از زیباترین و منظم‌ترین شهرهای جهان اسلام یاد شده و در ادبیات رسمی صفوی به عنوان «نصف جهان» توصیف می‌شد (Babayan, ۲۰۰۲). این نمادین‌سازی نه فقط در معماری، بلکه در آداب و رسوم، لباس‌ها، نحوه تعاملات اجتماعی و حتی نظام آموزشی شهر تجلی یافته بود. در واقع، اصفهان برای صفویان همان جایگاهی را پیدا کرد که بغداد برای عباسیان یا استانبول برای عثمانی‌ها داشت، اما با این تفاوت که در اصفهان، مفهوم دولت دینی شیعی به گونه‌ای نهادینه شده بود که همه ارکان جامعه را تحت پوشش قرار می‌داد. در این شهر، وحدت میان پادشاه، روحانیت و ملت در بطن فضای شهری رمزگذاری شده بود و همین امر آن را به ابزاری قدرتمند برای بازتولید مشروعیت صفویان بدل کرد (Melville, ۲۰۰۶). بنابراین می‌توان گفت که پروژه پایتخت‌سازی شاه عباس نه یک اقدام فنی، بلکه بخشی از استراتژی فرهنگی-ایدئولوژیک گسترده‌تری بود که هدف نهایی آن، ساخت ملت، نظم و هویت ایرانی شیعی بود.

واکنش‌ها و پیامدهای اجتماعی و فرهنگی

سیاست‌های فرهنگی شاه عباس اول که با انسجام و هدف‌مندی در راستای تثبیت هویت شیعی، تمرکز قدرت، و بازسازی مشروعیت مذهبی-سیاسی دولت صفوی تدوین و اجرا شده بودند، در سطح جامعه واکنش‌ها و پیامدهای متنوعی برانگیختند. این بازتاب‌ها، از یک سو به بازآرایی فرهنگی گسترده‌ای در میان اقشار مختلف مردم انجامید و از سوی دیگر، برخی تنش‌ها و تضادهای اجتماعی را نیز موجب شد که ریشه در تلاش برای یکدست‌سازی فرهنگی و سرکوب تنوع مذهبی و قومی داشت. گفتمان فرهنگی دوران شاه عباس، با تکیه بر عناصر شیعی، زبان فارسی، و هنرهای اسلامی-ایرانی، نوعی نظم نمادین جدید را بر جامعه تحمیل کرد که بسیاری از لایه‌های اجتماعی را در خود جذب و بعضی دیگر را به حاشیه راند (Newman, ۲۰۰۶).

در میان مردم و طبقات مختلف اجتماعی، سیاست‌های فرهنگی شاه عباس به گونه‌ای محسوس تأثیرگذار بود. طبقات متوسط و جدید شهری که از رشد تجارت، توسعه بازارها، و سازماندهی جدید فضای شهری در اصفهان بهره‌مند شده بودند، بیش از دیگران در فرآیند بازتولید هویت فرهنگی جدید مشارکت داشتند. این طبقات، که شامل تجار، علما، پیشه‌وران و کارمندان دیوانی می‌شدند، نه تنها در فضاهای جدیدی چون مدارس، مساجد، میدان‌ها و کاروانسراها حضور فعال داشتند، بلکه به گسترش زبان و آداب رسمی در زندگی روزمره نیز کمک کردند (Matthee, ۲۰۰۵). حضور گسترده در مناسک مذهبی همچون عزاداری محرم، گسترش نام‌های مذهبی در خانواده‌ها، و پذیرش ساختار جدید آموزشی، از نشانه‌های نفوذ گفتمان فرهنگی صفوی در لایه‌های اجتماعی بود. در واقع، این سیاست‌ها به تدریج موجب ایجاد نوعی همسان‌سازی فرهنگی در مرکز ایران شدند که در آن، تبعیت از نظم جدید دینی-سیاسی به بخشی از رفتار روزمره مردم بدل شد (Babayan, ۲۰۰۲).

اما این نظم فرهنگی، در مناطق پیرامونی و میان اقوام و مذاهب غیرفارس و غیرشیعه، با مقاومت‌های پنهان و آشکار همراه بود. کردها، بلوچ‌ها، و ترکمن‌ها که تعلق مذهبی سنی داشتند، نسبت به تحمیل شعائر شیعی و حذف ساختارهای مذهبی سنتی خود حساسیت نشان دادند. شاه عباس برای مقابله با این مقاومت‌ها، سیاست‌هایی چون جابه‌جایی اجباری جمعیت، اسکان عشایر، و اعزام علمای شیعی به این مناطق را در پیش گرفت. برای نمونه، در مناطق سنی‌نشین غرب ایران، مدارس و مساجد شیعی ساخته شد و در کنار آن، برخی خطبای سنی از مناصب دینی برکنار شدند تا گفتمان رسمی تشیع جایگزین آنان گردد (Floor, ۲۰۰۱).

این اقدامات، گرچه در کوتاه‌مدت به کاهش تنش‌های مذهبی و تثبیت قدرت مرکزی انجامید، اما در بلندمدت باعث نوعی انزوای فرهنگی و نارضایتی در میان برخی اقلیت‌ها شد که نشانه‌های آن تا پایان عصر صفوی نیز باقی ماند (Savory, ۱۹۸۰).

از سوی دیگر، پیامد مهم سیاست‌های فرهنگی شاه عباس در انسجام ملی و قدرت‌یابی حکومت مرکزی نمود یافت. یکی از دستاوردهای مهم این سیاست‌ها، ایجاد نوعی هویت مشترک مبتنی بر تشیع، زبان فارسی و فرهنگ شهری بود که برای نخستین بار در تاریخ ایران پس از اسلام، زمینه شکل‌گیری مفهومی از «ملت» را فراهم آورد. این ملت‌سازی، نه به معنای مدرن کلمه، بلکه در قالب انسجام فرهنگی و مذهبی قابل تحلیل است. این انسجام، به حکومت مرکزی صفوی امکان داد تا فراتر از ساختارهای طایفه‌ای، به شکل مؤثرتری بر کل سرزمین حکومت کند و از ابزارهای فرهنگی همچون آیین‌ها، هنرها، و آموزش دینی برای کنترل اجتماعی بهره‌گیرد (Arjomand, ۱۹۸۴). پایتخت‌سازی در اصفهان، گسترش شعائر عاشورایی، و نهادهای آموزشی شیعی، همگی در جهت تقویت انسجام عمودی میان دولت و ملت و همسان‌سازی افقی میان اقوام و طبقات مختلف جامعه عمل می‌کردند.

با این حال، سیاست‌های فرهنگی شاه عباس، به دلیل ماهیت یکدست‌ساز و مرکزگرای خود، موجب بروز تضادهای درونی و نوعی مقاومت خاموش در برخی سطوح جامعه شد. سرکوب جریان‌های صوفیانه که در دوره‌های پیشین صفویان نقش مهمی در ایجاد مشروعیت ایفا کرده بودند، نشانه‌ای از گسست سنت‌های پیشین و تلاش برای استقرار نظم نوینی بود که در آن فقط قرائت رسمی و فقهی از دین مجاز شمرده می‌شد (Babayan, ۲۰۰۲). این امر، موجب از دست رفتن تنوع فرهنگی مذهبی در بسیاری از مناطق شد و نوعی سرکوب نمادین را رقم زد. همچنین برخی اقشار سنتی که با هویت طایفه‌ای یا صوفیانه خو گرفته بودند، احساس حذف و بیگانگی کردند که این احساس، در برخی دوره‌ها به شورش‌های محلی نیز منجر شد. حتی در درون ساختار حکومت صفوی نیز، برخی نارضایتی‌ها از تمرکزگرایی فرهنگی و تضعیف نهادهای مستقل دینی و طریقتی مشاهده می‌شد (Melville, ۲۰۰۶).

در مجموع می‌توان گفت که سیاست‌های فرهنگی شاه عباس اول، با تمام موفقیت‌های خود در ایجاد نظم سیاسی و انسجام فرهنگی، حامل تضادهایی نیز بود که بخشی از جامعه را به حاشیه راند یا در معرض سرکوب قرار داد. این سیاست‌ها، در مقام پروژه‌ای برای ساخت یک نظم فرهنگی شیعی-ایرانی، موفق شدند دولت صفوی را تا حد زیادی تثبیت کنند، اما بهای این موفقیت، کاهش تنوع فرهنگی و گاه سرکوب روایت‌های بدیل بود. با این حال، میراث این دوران، به‌ویژه در شکل‌دهی به ساختار هویتی ایران پس از صفویه، نقشی بنیادین ایفا کرده و زمینه‌ساز تحولات فرهنگی-سیاسی مهمی در دوره‌های بعدی نیز شده است.

تحلیل گفتمان سیاست فرهنگی شاه عباس

سیاست فرهنگی شاه عباس اول را می‌توان در قالب گفتمانی منسجم تحلیل کرد که بازنمایی قدرت، هویت و مشروعیت سیاسی-مذهبی را از طریق نمادها، آیین‌ها، زبان و فضاهای شهری سامان داده است. این گفتمان، نه تنها در گفتارها و متون رسمی بلکه در هنر، معماری و حتی مناسک روزمره مردم حضوری مؤثر و فراگیر داشت و از این طریق، ساختاری نشانه‌ای پدید آورد که در آن قدرت سیاسی با فرم‌های فرهنگی پیوندی ناگسستنی برقرار می‌کرد. در این چارچوب، دولت صفوی به‌ویژه در عصر شاه عباس، قدرت خود را نه از طریق خشونت صرف، بلکه با استفاده از «قدرت نمادین» در معنای بوردیوی آن تثبیت کرد؛ قدرتی که در میدان‌های فرهنگی، دینی و زیبایی‌شناختی معنا می‌یافت و اطاعت را به‌جای تحمیل، نهادینه می‌ساخت (Bourdieu, ۱۹۹۱).

یکی از ابزارهای اصلی بازنمایی قدرت در گفتمان فرهنگی صفوی، فضاهاى شهری و معماری مذهبی بود. میدان نقش جهان در اصفهان به عنوان فضای نمادین مرکزی، نمونه‌ای بارز از وحدت نشانه‌شناختی قدرت دینی و سیاسی است. قرارگیری مسجد شاه در کنار کاخ عالی‌قاپو و مسجد شیخ لطف‌الله، نوعی تجسم فضایی از اتحاد سلطان، شریعت و جامعه مؤمنانه شیعی را به نمایش می‌گذارد. این آرایش فضایی، همان‌گونه که بلر و بلوم اشاره کرده‌اند، نظم کیهانی خاصی را القا می‌کند که در آن شاه به عنوان ظل‌الله، نقش واسطه‌ای میان قدرت زمینی و الهی ایفا می‌کند (Blair & Bloom, ۱۹۹۵). همچنین، در کتیبه‌های این فضاها، از جمله سنگ‌نوشته‌های مساجد، عباراتی چون "سلطان‌الاعظم، شاه عباس، ظل‌الله فی الارض" بارها تکرار شده‌اند که نوعی تداوم گفتمان نبوی-امامی در ساختار سلطنتی صفوی را نشان می‌دهد. این بازنمایی نشانه‌ای از آن است که قدرت صفوی در قالب زبانی مقدس و نظم فضایی معنادار، به مثابه امری الهی و مشروع معرفی می‌شد.

متون رسمی دوره شاه عباس، اعم از کتب دینی، وقف‌نامه‌ها، متون اداری و شعرهای درباری، نیز بخشی از نظام گفتمانی دولت صفوی بودند. در این متون، پیوند میان سلطان و ائمه شیعه، به عنوان مبنای مشروعیت سلطنتی مکرراً مورد تأکید قرار می‌گرفت. روایت‌هایی که شاه عباس را نه فقط پادشاه، بلکه مجری عدل علوی و حامی شرع جعفری می‌دانستند، در متون رسمی تکرار می‌شدند و تصویر پادشاه را در مقام مرشد، نایب‌الامام و حافظ دین به تثبیت می‌رساندند (Babayan, ۲۰۰۲). شعرهایی که در مدح شاه سروده می‌شدند، با مضامین مذهبی آمیخته بودند و شاه را در کنار امامان و اولیاء الهی قرار می‌دادند. به عنوان نمونه، اشعار محتشم کاشانی که واقعه کربلا را با مضامین سیاسی و اجتماعی روز آمیخته می‌کرد، نقشی مهم در تقویت گفتمان رسمی ایفا می‌کرد. این متون، ضمن تولید معنا، ساختاری زبانی پدید می‌آوردند که در آن، قدرت صفوی به عنوان استمرار تاریخی و الهی تشیع امامی معرفی می‌شد.

در تحلیل گفتمان رسمی صفویان، آیین‌های مذهبی نیز جایگاه برجسته‌ای داشتند. آیین‌هایی چون عزاداری محرم، مراسم دعای کمیل، مجالس روضه و بزرگداشت عید غدیر، نه تنها مناسکی دینی، بلکه رویدادهایی فرهنگی-سیاسی بودند که در آن‌ها هویت شیعی عمومی نهادینه می‌شد. این آیین‌ها، به‌ویژه در پایتخت فرهنگی اصفهان، با حمایت حکومت، سازمان‌یافته و عمومی می‌شدند و در آن‌ها نقش شاه، علما و مردم، به‌دقت تنظیم شده بود. همان‌گونه که متی و اشاره می‌کند، این آیین‌ها از نظر کارکردی، نه تنها به تقویت پیوند دولت با جامعه مؤمنان کمک می‌کردند، بلکه بستر مناسبی برای تکرار نمادهای گفتمان رسمی بودند؛ نمادهایی مانند خون‌خواهی، شهادت، انتظار و ولایت (Matthee, ۲۰۰۵). از این منظر، آیین‌های مذهبی در دوره شاه عباس را باید همچون "صحنه‌هایی برای نمایش قدرت" تلقی کرد که در آن‌ها، مفهوم مشروعیت دینی با مشارکت اجتماعی بازتولید می‌شد.

پیوند میان ایدئولوژی و فرهنگ در سیاست فرهنگی شاه عباس، به‌ویژه در شیوه‌ای که گفتمان صفوی، مفاهیم دینی را با مفاهیم ملی درآمیخت، قابل توجه است. برخلاف حکومت‌های پیشین که فرهنگ را در حاشیه قدرت قرار می‌دادند، صفویان فرهنگ را به مثابه ابزار اصلی مشروعیت‌سازی به کار گرفتند. از زبان فارسی به عنوان زبان اداری، آموزشی و دینی حمایت شد تا مفاهیم شیعی در قالبی قابل درک برای عامه مردم منتقل شود. هنرهایی چون کاشی‌کاری، نگارگری، و خوشنویسی نیز به حاملان ایدئولوژی دولت بدل شدند. در این نظام معنایی، زیبایی‌شناسی در خدمت قدرت قرار گرفت و فرهنگ، نه تنها بیانگر واقعیت، بلکه تولیدکننده آن شد (Melville, ۲۰۰۶). گفتمان رسمی شاه عباس، با تلفیق نشانه‌های شیعی، فرم‌های هنری، زبان و مناسک، نظامی ایدئولوژیک پدید آورد که در آن مرز میان دین و دولت، فرهنگ و سیاست، امر مقدس و امر سیاسی عملاً محو شده بود.

تحلیل گفتمان سیاست فرهنگی شاه عباس، نشان می‌دهد که او با بهره‌گیری از نشانه‌ها، فضاها، متون و آیین‌ها، نوعی دولت‌سازی نمادین را رقم زد که در آن، قدرت نه با اجبار بلکه با اقناع و نهادینه‌سازی معنا تثبیت می‌شد. این گفتمان، به‌ویژه در فضای شهری اصفهان، متجلی بود و از طریق عناصر فرهنگی، نظم سیاسی صفوی را بازتولید می‌کرد. میراث این گفتمان، نه‌تنها در دوره صفوی، بلکه در ساختار فرهنگی-سیاسی ایران تا دوره‌های بعد نیز باقی ماند و الگویی برای سیاست‌گذاری فرهنگی دولت‌های بعدی فراهم آورد.

بحث و نتیجه‌گیری

بررسی سیاست‌های فرهنگی شاه عباس اول، تصویری پیچیده و منسجم از نحوه پیوند میان دین، قدرت، هویت و فرهنگ در یکی از مهم‌ترین دوره‌های تاریخ ایران به‌دست می‌دهد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که شاه عباس، با درک عمیق از تهدیدهای داخلی و خارجی علیه دولت صفوی، فرهنگ را نه به‌عنوان عرصه‌ای جانبی، بلکه به‌مثابه ابزاری بنیادین برای مشروعیت‌بخشی، ملت‌سازی و سازماندهی نظم سیاسی به‌کار گرفت. سیاست‌های فرهنگی او در سه سطح گفتمانی، نهادی و نمادین عمل می‌کردند. در سطح گفتمانی، مفاهیم شیعی چون ولایت، شهادت و مهدویت در قلب روایت‌های رسمی دولت صفوی قرار گرفتند. در سطح نهادی، شاه عباس با ساخت مدارس، مساجد، و بازسازی نهاد روحانیت شیعی، ساختاری پایدار برای تداوم گفتمان رسمی ایجاد کرد. در سطح نمادین نیز، معماری شهری، آیین‌های دینی و هنرهای تجسمی به ابزارهایی بدل شدند که مشروعیت دولت را در فضاهای عمومی بازتولید می‌کردند (Babayan, ۲۰۰۲; Blair & Bloom, ۱۹۹۵; Newman, ۲۰۰۶).

پرسش‌های اصلی این پژوهش درباره اهداف و ابزارهای فرهنگی شاه عباس، نحوه بازنمایی قدرت در سیاست فرهنگی، و پیامدهای اجتماعی این سیاست‌ها، با اتکا به منابع تاریخی معتبر و چارچوب نظری گفتمان قدرت، مورد بررسی قرار گرفتند. روشن شد که شاه عباس سیاست فرهنگی خود را بر پایه سه هدف اصلی بنا نهاد: تثبیت هویت شیعی ایرانی، تمرکززدایی از ساختارهای طایفه‌ای و جایگزینی آن‌ها با هویت دینی-ملی، و مشروعیت‌بخشی به سلطنت مطلقه از طریق ابزارهای دینی و فرهنگی. در راستای تحقق این اهداف، او از نهادهایی چون مدارس علمیه و مساجد، ابزارهایی چون زبان فارسی و ادبیات مذهبی، و فضاهایی چون میدان نقش جهان و شهر اصفهان بهره گرفت. این سیاست‌ها، به انسجام فرهنگی در مرکز ایران انجامیدند، اما در مناطق پیرامونی، گاه با مقاومت اقوام و مذاهب غیرشیعه مواجه شدند. در نتیجه، یکدست‌سازی فرهنگی در کنار انسجام، نوعی سرکوب نمادین و حذف تنوع مذهبی را نیز در پی داشت (Savory, ۱۹۸۰; Floor, ۲۰۰۱; Matthee, ۲۰۰۵).

از منظر تاریخی، سیاست‌های فرهنگی شاه عباس را باید از دو زاویه ارزیابی کرد. از یک‌سو، این سیاست‌ها توانستند برای نخستین‌بار پس از قرن‌ها، مفهومی منسجم از هویت دینی-ملی ایرانی را شکل دهند که بر پایه تشیع، زبان فارسی و نظم شهری متمرکز بود. این دستاورد، دولت صفوی را به الگویی برای دولت‌های مرکزی بعدی در ایران تبدیل کرد. از سوی دیگر، تأکید بیش از حد بر گفتمان واحد و سرکوب روایت‌های فرهنگی دیگر، موجب محدود شدن فضای تنوع فرهنگی و تعارض با اقلیت‌های مذهبی و قومی شد. به همین دلیل، میراث فرهنگی شاه عباس ترکیبی از شکوه فرهنگی و انسجام ملی، در کنار سرکوب نمادین و حاشیه‌نشینی گروه‌های غیربازنمایی‌شده است (Melville, ۲۰۰۶; Arjomand, ۱۹۸۴).

برای مطالعات آینده، پیشنهاد می‌شود که سیاست‌های فرهنگی صفویان، به‌ویژه دوره شاه عباس، در مقایسه تطبیقی با دوره‌های تاریخی بعدی مانند قاجار و پهلوی مورد بررسی قرار گیرد. چنین مطالعاتی می‌تواند نشان دهد که چگونه الگوی صفوی در بهره‌گیری از مذهب و فرهنگ برای بازتولید قدرت، الهام‌بخش دولت‌های مدرن ایران شد و چه تفاوت‌هایی در شیوه‌های بازنمایی قدرت و هویت در دوره‌های بعدی وجود دارد. همچنین پیشنهاد می‌شود که تأثیر سیاست‌های فرهنگی شاه عباس بر جوامع محلی، اقلیت‌های مذهبی و روابط مرکز-پیرامون با استفاده از منابع محلی و روایت‌های جایگزین مورد پژوهش قرار گیرد تا تصویری چندصدایی‌تر از تجربه صفوی به‌دست آید.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در طی مراحل این پژوهش به ما یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌گردد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

موازن اخلاقی

در انجام این پژوهش تمامی موازین و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

References

- Babayan, K. (2002). *Mystics, Monarchs, and Messiahs: Cultural Landscapes of Early Modern Iran*. Harvard University Press.
- Bourdieu, P. (1991). *Language and Symbolic Power* (J. B. Thompson, Ed.). Harvard University Press.
- Foucault, M. (1977). *Discipline and Punish: The Birth of the Prison*. Pantheon Books.
- Gramsci, A. (1971). *Selections from the Prison Notebooks*. International Publishers.
- Morgan, D. (2007). *Medieval Persia 1040-1797*. Routledge.
- Newman, A. J. (2006). *Safavid Iran: Rebirth of a Persian Empire*. I. B. Tauris.
- Richards, J. F. (1993). *The Mughal Empire*. Cambridge University Press.
- Savory, R. M. (1980). *Iran under the Safavids*. Cambridge University Press.
- Streusand, D. E. (1999). *Islamic Gunpowder Empires: Ottomans, Safavids, and Mughals*. Westview Press.
- Melville, C. (2006). *Safavid Persia: The History and Politics of an Islamic Society*. I.B. Tauris.
- Rostami, S. (2021). *Cultural Nationhood and Political Legitimacy in Safavid Iran*. *Journal of Iranian Studies*, 54(3), 345–370.